تاریخ اندیشه

درآمدی بر زیبایی‌شناسی ابن‌سینا

گویی ما نیز «فلسفه هنر» داریم

سهند ستاری

■ الـزام حضور مولفه زیباشناسـی به‌عنـوان فاکتی ایجابی در بنیان فعلیت کار نظری مکاتب، نظریه‌پردازان را مجاب داشـته تا با تاکید بر تاثیرات زمینه اجتماعی آثار هنری، گستره محسوسات تئوری خود را بر سخن از زیبایی‌شناسی و فلسفه هنر استوار کنند که البته به واسـطه پنهان کردن دیدگاه خود در سیطره رخدادها و نه شـخصیت‌ها، پشتوانه‌ای بر فلسفه زیبایی‌شناسی و هنـر ارائه کرده‌اند. اما همواره در خاسـتگاه ذهن دو جایگاه تـوده، هرگاه که به کمک نشـانه‌های زبانی و مفهوم‌سـازی‌های فلسـفی، منطقی و علمی نتوانیم واقعیـت یا رویدادی از تجربه انسـانی را تبیین کرده و به دیگری منتقل کنیم ناخودآگاه به هنر پناه می‌بریم؛ چراکه به‌زعم بسـیاری از تئوریسین‌های معاصر، هنر توانایـی انجـام کاری را دارد که از عهده هیچ وسـیله دیگری بر نمی‌آید. اما چرا قرن‌هاسـت که فلسفه هنر از حق برتر خـود دفاع کرده و در مقابل اندیشـه‌های دگماتیک ایستادگی می‌کند؟ شاید پاسخ در نزد هایدگر سالخورده باشـد که معتقد بود هنر حقیقت را کشف نمی‌کند بلکه تنها نسبتی با آن می‌آفریند. اکنون باید پرسید که با توجه به آغاز فعلیت استعلایی فلسفه هنر از خود، باید نگاهی صرفا هنری بر فلسفه هنر داشته باشیم یا بالعکس؟ در یادداشت پیش رو قصد داریم با درآمدی بسیار مجمل بر مفهوم زیبایی‌شناسی و فلسفه هنر نزد ابن‌سینا، اهمیت تبیین فضای مزبور را در حیاط خلوت فلسـفه مشاء بررسـی کنیم. محل بحث سطور پیش رو بر این پرسـش استوار اسـت که ابن‌سینا با دیدگاه زیباشناختی خود چه نکاتی بر این بحث افزوده است؟ و اینکه مراد او از هنر و مباحث زیبایی‌شناسـی در چه فضایی جای دارد؟ با وجود راقم تبیین نظرات ابن‌سینا در حوزه زیبایی‌شناسی به این دلیل اهمیت دارد که ما را از طیف متنازع و گسسته اندیشه حکیمان ایرانی در باب مقوله‌های زیبایی و هنر آگاه می‌کند و امکانی فراهم می‌دارد تا به این حد بی‌رحمانه پشتوانه فکری خود را در فلسفه هنر تهی نپنداریم چراکه گویی ما نیز «فلسفه هنر» داریم.

بهتر اسـت بحث را با این پرسش آغاز کنیم که آیا ابن‌سینا طرحی از مفهوم زیبایی‌شناسی ارایه داده است؟ پاسـخ منفی اسـت چراکه اولا در دوران وی مفهومی مسـتقل از زیبایی‌شناسی مطرح نبوده و ثانیا بسیاری از مفاهیـم امروزی کـه در باب زیبایی‌شناسـی بیان می‌شود در آن روزگار مجال طرح نداشتند. بنابراین به هیچ روی نباید انتظار فلسـفه کاملی از زیبایی‌شناسی ابن‌سینا داشت. البته گستره زیبایی‌شناسی وی بیشتر با تمرکز بر شعر، موسیقی و هنرهایی نظیر نقاشی و... در تاریخ فلسفه هنر بیان شده است. بسیاری از متفکران حوزه مزبور بر این باور هستند که مفهوم زیبایی‌شناسی در قرون وسـطی و به ویژه در فلسفه یهودی و اسلامی (به‌عنوان نمونه، ابن‌سـینا) صرفا نوعی واژه‌پردازی بوده که تئورسین‌های امروزی وام‌دار و وارث همان تفکرات هسـتند. به‌زعم آنان زیبایی‌شناسی سرشـار از تکرار و بازخوانی اندیشـه‌های باسـتانی و جدل‌های متباین با ماهیتی مبهم و خشـک بوده که اغلب به افسـانه و قصه بدل شـده است. از این رو به باور آنها بهتر است با گذر از اندیشه هنری ابن‌سینا و امثال وی، مستقیما به سراغ افلاطون و ارسطو رفت؛ چراکه آنها زیبایی‌شناسی ابن‌سـینا را ترجمه‌ای از اقلیدس و بوطیقای ارسـطو می‌دانند. اما از سوی دیگر باید اذعان داشت که ابن‌سینا یک گام از هم‌عصرانش جلو بوده و تا حدودی نظریات خود را متمایز و واضح‌تر بیان کرده اسـت. وی با تاکید بر غفلت‌های موجود در گذشته و دوران خودش، علت خلط فلسفی اندیشه آنها را در پیروی‌های کورکورانه از گذشتگان می‌داند. اما از آنجایی که تفسیر و تقسیم‌بندی ابن‌سـینا از ماهیت حکمت بر تقسیم‌بندی ارسطویی اسـتوار بوده وی نیز اسـاس حکمت را در سـه بخش نظری، عملی و ابداعی یا شعری دنبال کرده است. تنها با این تفاوت که صرفا بر قسمت‌های اول و دوم متمرکز بوده و با نسـبت دادن دسته نخست به طبقه حکمت علیا، وسطی و سفلی، قسم دوم را در سه دسته اخلاق، تدبیر منزل و سیاسـت مدن بیان کرده است. بسیاری از مباحث مربوط به زیبایی‌شناسـی ابن‌سینا در بخش حکمت وسـطی که شامل حساب، هندسه و موسیقی اسـت، جای دارند. در بخش موسیقی مسایلی مربوط به زیبایی‌شناسی و فلسفه هنر علی‌الخصوص در حوزه فلسفه موسیقی، ادبیات و شعر مطرح شده که در بخشی از کتاب شفا با عنوان جوامع موسیقی شفا به آن پرداخته اسـت. اما آنچه ابن‌سینا در فن شعر کتاب شفا در بیان منطق ۹ بخشی ارسـطو بیان می‌کند زیبایی‌شناسی خود را در بخش‌های ریطوریقا یا خطابه جای می‌دهد. با این تفاوت که در کتاب الاشارات و التنبیهات به منطق دو بخشـی نیز روی می‌آورد. به‌طـور کلی واژه هنر در زیبایی‌شناسی ابن‌سـینا با واژگان «فن»، «صناعت» و «علم» بیان شده که استفاده از این واژه‌ها نشان می‌دهد او آنچنان که ما امروزه هنرهایی نظیر نقاشی و شعر را به‌عنوان هنر می‌شناسیم، نمی‌شناسد. به‌عنوان مثال وی کلمـه «صناعت» را به‌معنای مهارت ادبی و فن خطابه و سفسطه و گاهی نیز به‌معنای هنرهای امروزی مانند صناعت موسیقی و همچنین به‌معنای ساختن و ایجاد کردن به کار برده است. هرچند به ظاهر واژه «صناعت» نزدیکی عمیقی بـا واژه تخنه نزد افلاطون دارد اما وی از واژه «علم» در تعریف موسـیقی استفاده کرده است. تعاریف ابن‌سینا از برخی انواع هنر، خود بیانگر آن است که او با وجود ممکن بودن تعاریف هنرها بر ضرورت این تعاریف نیز تاکید دارد.

نگاهی دیگر به عوامل انقلاب اسلامی

بازاندیشی در مولفه‌های انقلاب اسلامی

ضیا مصباح

انقلاب در فومن، عکس: آرشیو شخصی قاسم علیخواه کمسری

آیا مداخلـه آمریکا در ایران ـ در درازمدت ـ به نفع آن کشـور بود؟ آن طور که جرج مک‌گی می‌نویسـد: «نتایج کودتا در ایران از دسـت رفتن چشـمگیر اعتمادی بود که قبلا ملل جهان به آمریکا بسـته بودند. به ویژه ملت‌هایی که در راه کسـب آزادی و استقلال خود مبارزه می‌کردند.»(۱) «وقتی آمریکا در ایران روشـی متضاد با گذشته در پیش گرفت، مللی که به آن کشور به عنوان مدافع آزادی و دموکراسی می‌نگریستند، به کلی سرخورده شدند و از توهم بیرون آمدنـد»، آن طور که ویلیام دوگلاس، قاضی سرشـناس آمریکایی اظهارنظر می‌کند: «مصدق که افتخار دارم او را دوست خود بخوانم، براساس تعریفی که لافولت ـ نوریس از دموکراسی به دست می‌دهد، یک دموکرات واقعی بود. ما با انگلیس‌ها همدست شدیم تا او را خرد کنیم. گرچه در این کار موفق شدیم اما از آن پس دیگر در خاورمیانه «آمریکایی» اطلاق شرافتمندانه‌ای محسوب نشد.»(۲) ایالات متحده آمریکا موفق شد مصدق را که توانسته بود برای نخستین بار پس از ده‌ها سال به کشورش احساسی از غرور ملی بدهد و اساسی برای یک دموکراسـی مشروطه واقعی بریزد، درهم بشکند. بدتر از این آمریکا ایفای نقش حامی و محافظ یک شاه خودکامه را بر عهده گرفت ولی تا سال ۱۹۷۸، یعنی وقوع انقلاب در ایران متوجه نشد که سیاستش از اسـاس نادرست بوده اسـت. امروز پل نیتز یکی از سیاستمداران فراوانی در آمریکاست که عقیده دارند ایالات متحده آمریکا با مقید کـردن خود به حفظ چیان کای شـک، در چین و شـاه در ایران مرتکب خطای فاحشـی شـد.(۳) جیمزبیل، در اثر تحقیقی جامع خود تحت عنـوان «تراژدی روابط ایران و آمریکا» به حق اظهارنظر می‌کند: عملیات پنهانی آمریکا در ایران در سال ۱۹۵۳ اعتبار آمریکا را متلاشی کرد. این عملیات نسل‌های مهمی از ایرانیان را از آمریکا جدا کرد و زخم بازی به وجود آورد که ۲۵ سـال اسـت خون از آن جاری اسـت.(۴) «انقلاب ضد آمریکایی و ضد شـاه سال‌های ۷۹ ـ ۱۹۷۸ نشان داد که بحران‌های کنونی غالبا فورانی از وابستگی‌های طولانی اجتماعی و سیاسـی گذشته اسـت.»(۵) ایالات متحده با اقدام بی‌مطالعه خود ملیون را نیز در میان گروه‌های دیگر به سـوی افراطی‌گری و انتقام‌جویی کشاند. وقتی آیت‌الله امام خمینی پیشتازی نبرد علیه شاه را بر عهده گرفت و او را یک آلت دست آمریکا خواند، میلیون‌ها نفر به سوی او جذب شدند. درواقع کودتای ۱۹۵۳ در سینه خود بذر انقلاب بعدی را پرورش داد.(۶) در این مساله تردیدی نیست که آمریکایی‌ها و انگلیس‌ها مسوولیت سنگینی نسبت به مصایبی که به ایرانیان تحمیل شد، بر دوش خویش دارند.

مصدق و دادگاه فرمایشی

با سرنگون کردن حکومت مصدق و زندانی کردن رهبران ملی برای انگلیس با پشـتیبانی آمریکا فقط یک مساله، یعنی اطمینان یافتـن از این امر باقی مانده بود کـه از جانب مردم علیه حکومت زاهدی و مساله معامله کنسرسیوم تعارضی ظهور نخواهد کرد. شاه که به وسیله مصدق و دیگران که او را متهم به همکاری با انگلیس‌ها کرده بود و از این جهت سـخت موجبات خفت و خواری‌اش را به وجود آورده بودند، برای تحقق این امر اشتیاقی حتی بیش از خود انگلیس‌ها و آمریکایی‌ها نشـان می‌داد، تصمیـم گرفت معارضان خویش را تسلیم دادگاه‌های نظامی کند. دولت زاهدی تمام اقدامات احتیاطی را به عمل آورد تا مطمئن شـود در برابر مساله محاکمه مصدق در دادگاه نظامی با عکس‌العمل شدید مردم مواجه نخواهد شـد. محاکمه زمانی انجام گرفت که حکومت نظامی برقرار شده، هر گونه تظاهرات ممنوع شـده، روزنامه‌های طرفدار جبهه ملی به محاق توقیف افتاده و رهبران ملی و توده‌ای گرفتار زندان شده بودند. درواقع بسـیاری از اشـخاص که مظنون به مخالفت با رژیم بودند قبلا قلع و قمع شده بودند. محاکمه مصدق در دومین هفته نوامبر ۱۹۵۳ حدود ۲۰آبان ۱۳۳۱ آغاز شـد. شاه شخصا سپهبد نصرالله مقبلی را به ریاسـت دادگاه و سرلشـکر حسین آزموده را به عنوان دادستان نظامی برگزیده بود. دادگاه سرهنگ جلیل بزرگمهر را نیز به عنوان وکیل فرمایشی مصدق تعیین کرد اما سرهنگ بزرگمهر در جریان دادگاه نشـان داد آن طور که خیال می‌کردند، رام و مهار دستگاه نیست و سـرکش‌تر از آن است که فکر می‌کردند. آزموده در ادعانامه خود مصدق را به داشتن مقاصد شوم برای نقض قانون اساسی متهم کرد و گفت وی در نظر داشته سلطنت را لغو و رژیم کشور را به جمهوری تبدیل کند و برای اجرای این منظور مصدق از اجرای فرمان شـاه برای برکناری خویش اطاعت نکرده و مردم را علیه مقام سلطنت شورانده است و با تأکید بر این مساله که اقدامات مصدق در حکم خیانت به قانون اساسی، سلطنت و کشور بوده، از دادگاه بـرای او تقاضای صدور حکم اعدام کرد.(۷) شـادروان دکتر محمد مصدق ضمن رد این اتهامات گفت آنچه مردم ایران شـاهد آن هستند به راه انداختن محاکمه‌ای از جانب بیگانگان است تا به وسـیله آن، به هدف‌های خود جامه عمل بپوشانند و اضافه کرد نه تنها او مخالف سلطنت نبوده بلکه در این میان اگر کسی برخلاف قانون اساسی رفتار کرده، شخص شاه بوده که به موجب همان قانون اساسی حق صدور فرمان عزل او را نداشته است و تاکید کرد هنوز خود را نخست‌وزیر قانونی ایران می‌داند و اگر اتهاماتی علیه او وارد باشد باید به آن در یک دادگاه غیرنظامی که ویژه محاکمه وزراست رسیدگی شود. آزموده در پاسخ، به شدت به مصدق حمله کرد و او را دروغگویی پسـت و بی‌شرم خواند که در رشته خیانت و جنایت دکتـری گرفتـه و تا آن حد پیش رفت که ایـن بزرگمرد را متهم کرد تحت پوشش سـاختگی مبارزه با استعمار تمام کوشش خود را به کار گرفت تا نهضت ضد اسـتعماری ایران را که پیشـتاز آن کسـی جز شخص شاه نبوده، منحرف کند و گفت مصدق دشمن اسلام است و اصولا به روز خلقت جهان توسط خداوند و روز قیامت ابدا اعتقاد ندارد. مصدق جـواب آزموده را با حملات تهدیدآمیزی نسبت به وی آغاز کرد و گفت: ایراد تهمت و افترا به نخست‌وزیری که موافق با موازین قانون اساسـی انتخاب شده، ایراد تهمت و افترا نسـبت به مردمی اسـت که او را به این سمت برگزیده‌اند و گفت: «هدف دادسـتان از این اظهارات آن اسـت که کسی را تحریک به قتل من کرده و بعد بگوید قاتل یک متعصب مذهبی بوده است.» در مورد اظهارات آزموده مبنی بر اینکه وی نهضت ضداسـتعماری شـاه را منحرف کرده، یادآوری کرد که پدر این شـاه را انگلیس‌ها روی کار آوردنـد و تمام مـردم از مبارزه‌ای که من برای جلوگیری از سلطنت رضاشاه کردم، اطلاع کافی دارند. صحنه به یادماندنی از دادگاه، لحظه‌ای بود که مصدق گفت عدم توافق او با شاه منحصر به مواردی بود که شاه ملاحظه و رعایت قانون اساسی را نمی‌کرد اما به طور قطع بدانید که عدم توافق میان پادشاهان و نخست‌وزیران چیز تازه‌ای نیسـت و برای مثال اشاره به اختلافاتی کرد که میان ادوارد هشـتم پادشاه انگلیس و اسـتانلی بالدوین، نخست‌وزیر آن کشور پیش آمد اما قبل از اینکه سخنان مصدق به پایان برسد، دادستان فریاد کشـید: «خفه شو و سـر جایت بنشین. چطور ممکن است نخسـت‌وزیری به خود اجازه دهد با نظریات پادشاه مخالفت کند. چنین چیزی به هیچ وجه نمی‌تواند اتفاق بیفتد.» مصدق نشست و در حالی که گویی در وضعی اسـت که می‌خواهد چرتی بزند سر خود را روی شانه وکیل مدافعش گذارد. رییس دادگاه چندین بار به او اخطار کرد که بلند شو و به مدافعات خود ادامه بده اما مصدق با لحنی پر از کنایه جواب داد: «چون من از فرمایشات آقای دادستان نظامی لذت می‌برم، ترجیح می‌دهم تمام مذاکرات دادگاه توسـط ایشان انجام شود.» همان طور که الول ساتن در کتاب خود نوشته است: «پیرمرد با نکته‌سنجی کامل، جلسه رسمی دادگاه نظامی را تبدیل به یک صحنه کمدی مسخره کرده بود.»(۸) محاکمه مصدق در طول برگزاری مذاکرات کنسرسیوم نفت انجام می‌شد و او طی آن مکرر مساله نفت را مطرح می‌کرد و می‌گفت این یک خیانت آشکار است که قانون ملی شدن نفت را نادیده بگیرند و قراردادی براساس ۵۰ -۵۰ ببندند و از این راه نیمی از ثروت مردم ایران را دودسـتی تقدیم ثروتمندترین کمپانی‌های جهان کنند و به این نکته اشـاره کـرد که وقتی بعضی از قدرت‌هـای خارجی بالاخره به این نتیجه رسیدند که من حاضر نیستم حاکمیت و ثروت ایران را در اختیار آنها بگذارم، دست به هر اقدامی که می‌توانستند زدند تا موجبات سقوط مرا فراهم کنند. او دادگاه را به علت اینکه حاضر به محاکمه شخصی شـده که با پیروزی کامل وظیفه دفاع ایران را در شـورای امنیت سازمان ملل متحد و دادگاه جهانی انجام داده، به شدت تحقیر کرد. مصدق به تضاد شـدیدی که میان اصناف یک دادگاه بین‌المللی و یک دادگاه خارجی که در داخل کشـور تشـکیل شده، اشاره کرد. جاندارترین و گویاترین بخش از بیانات مصدق در دادگاه آن قسمتی بود که درک سیاسی‌اش را روشن می‌کرد و به تشریح دلایل سقوط خویش پرداخته بود. این قسمت در آخرین دفاع مصدق به شرح زیر آمده است: «در طول تاریخ مشروطیت ایران، این اولین بار است یک نخست‌وزیر که طبق موازین قانونی انتخاب شده به زندان می‌افتد و هدف چنین اتهاماتی قرار می‌گیرد... به من اتهامات بسیار وارد شد اما خود می‌دانم که از میان تمام آنها مرتکب بیش از یک مورد نشده و آن یک مورد این اسـت که تسلیم تمایلات بیگانگان نگردیده‌ام. در سراسر دوران نخست‌وزیری خویش، در زمینه مسایل مربوط به سیاسـت‌های داخلی و خارجی فقط یک هـدف را دنبال کرده‌ام و آن حاکمیت ملت بر سرنوشت خود بوده است... . من به این نتیجه رسـیده‌ام که بدون حفظ آزادی و اسـتقلال بـرای ایرانیان ممکن نخواهد بود بر موانع بی‌شـماری که بر سر راه نیل به رفاه و عظمت آنان وجود دارد، چیره شوند و در این جهت بهترین مساعی خویش را به کار بسته‌ام... .

این واقعیتی اسـت کـه با نحوه رفتـاری که با مـن در پیش گرفته‌اند، می‌خواهند درسـی به دیگران بدهنـد. با وجود این تنها آرزویم این است که ملت ایران به درستی عظمت و اهمیت جنبش «استقلال‌طلبانه» خود را کاملا درک کند و تحت هیچ شرایطی از این هدف شـرافتمندانه منحرف نشود... برای مدت زمانی بیش از یک قرن سیاست‌های مهلـک و منحرف بیگانگان بر سرنوشـت سـرزمین‌مان اثـر گـذارده اسـت... . من خصوصا توجه می‌دهم به مداخلات سیاسی و اقتصادی قدرت امپریالیسـتی بریتانیا و تسلط آشکار و پنهان کمپانی سابق نفت آن کشـور که مدت نیم قرن ما را از فرصت‌ها و امکانات شرافتمندانه‌ای که برای تجدید حیات خود داشـته‌ایم، محروم کرده است. شـیوه‌ای که در رفتار با مـن و همکارانم در پیش گرفته‌اند... به دنیا نشـان می‌دهد اهمیت و حدود اقدامات قدرت‌های خارجی که هنوز در این کشور اعمال می‌شود، بسیار بیش از آن اسـت که قبلا تصور می‌شد. ... محاکمه من بی‌شباهت به محاکمه مارشال پتن نیست. من را نیز مانند او در سنین کهولت بر جایگاه متهمان قرار داده‌اند و من نیز ممکن است نظیر او محکوم شـوم... اما در این میان یک تفاوت بسیار بزرگ وجود دارد، چه پتن به وسیله فرانسویان و به اتهام همکاری با بیگانگان محاکمه می‌شد، در حالی که من به وسـیله عمال بیگانه، به علت آنکه با دشـمنان ایران جنگیده‌ام محاکمه می‌شوم!»(۹) در سراسر مدت محاکمه، این رهبر ملی با تشـخص از خود دفاع کرد و هرگز از اصولی که به آن اعتقاد داشـت، به علت تبری جستن منحرف نشد. شاه می‌خواست مصدق به جرم آنکه او را ترسـانیده و مجبور کـرده بود به آن طرز خفت‌بار ابتدا به بغداد و سپس به رم بگریزد، محکوم به اعدام شده و به دار آویخته شـود، اما این کار از حدود قدرت او خارج بود. مصدق هم در داخل کشور از محبوبیت فراوان برخوردار بود و هم در خارج از کشـور به عنوان شخصیتی که مصممانه در برابر تسلط خارجی ایسـتاده، مورد احترام بسیار قرار داشت. در جریان دستگیری او در آگوست ۱۹۵۳ بسیاری از شخصیت‌های بین‌المللی از جمله اعضای شورای امنیت سازمان ملل متحد و اعضای دادگاه جهانی پیام‌هایی در ستایش از مصدق به ایران فرستادند و هندرسن سفیر آمریکا به عنوان زبـان وزارت‌خارجه ایالات متحده در تهران برای زاهدی این نکته را کاملا روشن کرد که به هیچ وجه متعرض جان مصدق نشوند. به این ترتیب مدت‌ها قبل از آنکه محاکمه پایان یابد، شـاه تصمیم گرفت مدت سه سال برای مصدق زندان تعیین شود و این نظر خود را به اطلاع کرمیت روزولت نیز رساند.(۱۰) و درست همین مجازات را همراهی دادگاه نظامی برای مصدق تعیین کرد! وقتی رییس دادگاه رای اعـلام کرد، مصدق فریاد زد: «این رای درواقع شـرافت مرا در تاریخ بالا برد.» دادگاه علاوه بر مصدق، بسـیاری از دسـتیاران او از جمله حسین فاطمی، وزیرخارجه را محاکمه و محکوم کرد. فاطمی که طبق رای دادگاه محکوم به اعدام شده بود قبل از اجرای حکم در برابر جوخه آتش به آزموده دادستان نظامی گفت: «مرگ من، مرگ شرافتمندانه‌ای است. مرگی است که به نسل جوان خواهد آموخت با خون خود از سرزمین خویش دفاع کنند و اجازه ندهند، خارجیان بر کشورشان مسلط شوند... وقتی من درهای سفارت انگلیس در تهران را می‌بسـتم از این حقیقت بی‌اطلاع بودم تا زمانی که در این کشور دربار سلطنتی حکومت می‌کند، انگلیس اصولا نیاز به سفارت در این شهر ندارد. (۱۱)»

به این نحو جنبش ایرانیان به سـوی آزادی از تسـلط خارجی، شکسـت خورد. برای دورانی کوتاه و خوش‌نما ایرانیان به این سراب، دلخوش کردند که می‌توانند اسـتقلال واقعی خود را به دست آورند، امـا به زودی درک کردند ایـن رویایی بیش نبود و انگلیس‌ها دوباره و این بار از طریق بسـتن خود بـه آمریکایی‌ها، توانایی خویش را در بازگشـت، حتی با وجود نیرومندترین نحوه مقابله مردم، به معرض نمایش گذارند(۱۲). بیش از همه لیبرال‌های ایران سرخورده و مایوس شده بودند. قبل از کودتا آنها فکر می‌کردند آمریکا بر دنیای تازه‌ای که دوران جنگ را پشت سر گذارده، نظم جدیدی در جهت نیل ملت‌ها به آزادی اعمال خواهد کرد. امروزه هم مثل همیشه روابط کشورها عمدتا تابعی از متغیر منافع و قدرت است. کوشش‌های انجام شده که انفجار قدرت، از راه تاسیس و استقرار یک سلسله اصول و موازین بین‌المللی معینی، تا حدودی تعدیل شـود، اما هرگاه تعارضی میان یک قوی و یک ضعیف به وجود بیاید، هنوز این قدرت اسـت که بیش از اصول حقوقی و اخلاقی نتیجه تعارض را تعیین می‌کند. ابراهیم خواجه‌نوری، متفکر سیاسی به هم‌میهنان خود هشدار می‌داد، فریب توهمات ناشی از حق‌طلبـی و عدالتخواهی را که بعضی قدرت‌هـای بزرگ از خود نمایش می‌دهند، نخورند و به دقت مراقب نیرنگ‌بازی‌هایی باشند که آنها تحت عنوان «سیاست» به آن متوسل می‌شوند(۱۳).

اما بعد:

ممکن است این طور استدلال شود که کمپانی‌های نفتی آمریکایی ۴۰ درصد در صنعت نفت ایران شریک شدند و از این طریق میلیون‌ها دلار سود به جیب زدند اما این امر نیازی به کودتا نداشت، چه مصدق بارها از مک گی و هندرسـن به اصرار خواسته بود کمپانی‌های نفتی آمریکا به ایران بیایند و نفت را در چارچوب «قانون ملی شدن» اداره کنند و جانشین (AIOC) شوند. برای بریتانیا نیز راه‌حل‌هایی که دارای جاذبه‌ای بیشتر از کودتا بود، وجود داشت. اگر بریتانیا از ابتدا روش خود را -که چون مسـتعمره‌ای با ایران رفتار شود- متوقف می‌کرد و از روی نمونه کمپانی آرامکو حاضر به انعقاد قراردادی برای تقسـیم منافع به صورت ۵۰-۵۰ می‌شـد، ایرانی‌ها نیز چنین اصـراری به ملی کردن صنعت نفت خود نشان نمی‌دادند. اما بریتانیا به عنوان یک قدرت اسـتعماری، که بیش از یـک قرن به آن خو گرفتـه بود، به هیچ وجه در حال‌وهوایی نبود که «ملی‌شـدن» را بپذیـرد و ایرانی‌ها ناگزیـر به این نتیجه رسـیدند که بـرای رهایی از یـوغ بریتانیا چاره‌ای ندارند جز اینکه خود را به کلی آزاد کنند. نتایج بن‌بست محتوم ناشی از ایجاد این وضع، آن شـد که انگلیـس امتیازنامه (AIOC) را از دسـت بدهـد و ۶۰ درصد از علایق و منافع کمپانی خود را به دیگران واگذار کند. بر اثر این امر، آنها از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۸ یعنی سـال سلب مالکیت نهایی خارجیـان از نفت ایران، بیـش از نیمی از درآمدی را که باید از نفت ایران به دسـت می‌آوردند از دسـت دادند. از اواخر سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸ قیمت نفت خلیج‌فارس در هر بشکه از ۱۰ تا ۳۰ دلار متغیر بود و تولید نفت ایران از مناطق مورد امتیاز سابق (AIOC) در مقابل حق واگذاری ۶۰ درصد از علایق و منافع خویش به دیگران دریافت کرد، با چند هفته درآمد نفت از روی ۵/۵ میلیون بشکه، به قیمت‌هایی که ذکر شد، می‌توانست جبران کند، به شرطی که آقای فریزر، رییس کل کمپانی در همان سـال ۱۹۵۱، یعنی آغاز اختلاف نفت با اصل تقسـیم ۵۰ ـ ۵۰ منافع موافقت کرده بود. حتی پس از ملی شـدن نیز فرصت‌هایی چندین نوبت برای انگلیس پیش آمد، به این ترتیب که ایران پیشـنهاد کرد کمپانی به عنوان نماینده عامل انحصاری ایران، تمام نفت این کشور را با ۳۵ درصد تخفیف به تنهایـی خریداری کند، اما چون (AIOC) و دولت بریتانیا به چیزی کمتر از کنترل کامل رضایت نمی‌دادند، این فرصت‌ها از دست رفت. آنچه از «کودتا» نصیب انگلیس شد فقط توسعه تجارت با ایران و انعقاد قراردادهای شـرکت در چند پروژه عمرانی بود که توسط شاه، شخصا کنترل می‌شد. سرآنتونی پرسونز، سفیر بریتانیا در تهران، قبل از انقلاب ۷۹ـ۱۹۷۸ می‌نویسد: «ما روی شاه شرط‌بندی کردیم و برای سال‌ها این قمار ثمراتش را می‌داد.(۱۴)» اما آنچه در این قمارها به دسـت آمد، در برابر از دسـت رفتن عواید عظیم (AIOC)، یعنی ۶۰ درصد از سود کمپانی در مدتی طولانی، که سر به میلیاردها دلار می‌زد، بس ناچیز می‌نمود. مسـاله دیگری که باید در این محاسبات مورد توجه قـرار گیرد، نکـث اقتصاد ایران پس از انقلاب ۷۹ ـ ۱۹۷۸ اسـت که ناگزیر منجر به کاهش شدید واردات ایران از انگلیس و دیگر کشورهای غربی شـد. پرداخت غرامت‌های گزاف اقتصادی و همچنین سیاسی کودتای ۱۹۵۳، چیزی است که برای مدت‌های مدید باید تحمل شود. سـی‌ام، وودهاوس از اعضای ام‌ای۶ کـه از طراحان اصلی کودتا بود و بعدا به عضویت پارلمان بریتانیا درآمد، اعتراف کرد عواقب اقدام بریتانیا نسبت به مشارکت در این کودتا پیش‌بینی نشده بود. وی می‌نویسد: «ما فقط به‌سادگی دل‌مان را به این خوش کرده بودیم که خطری که نسبت به منافع بریتانیا پیدا شده بود، برطرف شده است.» هزینه چنین برداشت کوته‌نظرانه‌ای برای بریتانیا واقعا گزاف تمام شد. از جانب ایرانی قضیه، اشـتباهاتی صورت گرفت. دکتر مصدق ایده‌آلیستی بود که با واقعیت‌های جهان معاصر به هیچ وجه سـر سازش نداشت. با عقاید جفرسـن مانندش درباره اخلاق و سیاست، فکر می‌کرد از آنجا که در سیاست ملی کردن نفت هیچ نکته خلاف حقوق و قوانین جهانی وجود ندارد، با توسـل به ارزش‌های اخلاقی آمریکا و مواضع ضداستعماری آن کشور می‌تواند در جنگی که با بریتانیا در پیش گرفته پیروز شود. تشویق و ترغیب آمریکا در سیاست پس از جنگ برای خروج انگلیس از شبه‌قاره هند، برمه، مالایا و فلسطین تاثیر بسیار گذاشته بود. احساس مصدق این بود که ایالات‌متحده، با همین روحیه کمک خواهد کرد تا ایران نیز از شر بهره‌برداری و استثمار بریتانیا خود را برهاند، به ویژه در این مورد آمریکا با ملاحظه آنکه قطع بهره‌کشی بی‌حساب انگلیس از این کشـور، موجب خواهد شد توده‌های مردم وضع مرفهی پیدا و به کمونیسـم پشت کنند، علاقه بیشتری نشان خواهد داد. اما او قدرت اساسـی و زیربنایی ماهیت روابط آمریکا و انگلیس، پیوستگی محکم کارتل نفتی و خصوصیت سازش‌پذیری و انعطاف ارزش‌های اخلاقی آمریکا را، که حداقل بارها در آمریکای لاتین آزمایش شده بود، خیلی دسـت‌کم گرفته بود. مصدق، قدرت شـاه را با توجه به پشتیبانی و تشـویق و تایدی که انگلیس‌ها از او می‌کردند نیز دسـت‌کم گرفت و نمی‌دانسـت با این پشتیبانی، شاه می‌تواند چه نقش مهمی علیه او بازی کند. همچنین مصدق حتی نمی‌توانسـت در ذهن خود هم به تصور آورد که پادشاهی حاضر شود برای منافع انگلیس از جیب تهی مردم کشـور خودش مایه بگذارد. در همـان حال مصدق روی اتحاد و همبستگی، طاقت تحمل سـختی و قدرت جهش و خیزش مردم کشـور خود، برای نیل به آرزوهای ملی، بیش از آنچه واقعیت داشت حسـاب کرد و آن را دسـت بالا گرفت و برای تمرکـز این آرزوها، به خاطر پیشـبرد ایده‌ها به یک حزب سیاسی که درست سازمان‌یافته باشد نیاز داشت، اما در درجه اول روی حمایت افکار عمومی و بعد بر جبهه ملی تکیه کرد که ائتلافی از احزاب و گروه‌های وابسته به طبقات متضاد اجتماعی، روشنفکران و قشرهای آگاه‌تر جامعه، روحانیت و تجار بازار بود، گرچه این اقشـار هدف‌های مشـترک و معینی داشتند، اما اختلاف‌هاشان بر سـر هدف‌ها منجر به شکاف و نفاقی شد که مورد بهره‌بـرداری بریتانیا و اعوان و انصـارش قرار گرفت، به صورتی که در پایان کار شادروان مصدق برای تکیه کردن، هیچ چیز جز افکار عمومی در اختیار نداشت. در سـال ۱۹۴۵، وابسته نظامی انگلیس در تهران چنین اظهارنظر کرده بود: «ایرانی‌ها گرچه از شجاعتی که گاه و بیگاه، به صورت متناوب ظهور می‌کند، بی‌بهره نیسـتند ولی به داشتن آن صبغه سرسختانه و پیگیر شهامت، که خمیرمایه مقاومت‌های طولانی، در شرایط و اوضاع و احوال متفاوت است، اشتهاری ندارند.(۱۶)» گرچه مصدق چنین نبودوبا وجود دشمنی‌های سهمگین، او نسبت به اهداف خویش تا به آخر وفادار ماند و همچنان مصرانه می‌خواست ایران را از تسلط بیگانه برهاند و می‌دانست انگلیس‌ها به او رحم نخواهند کرد، از این رو به قول دین آچسـن (وزیرخارجه آمریکا قبل از وقوع کودتای ۲۸ مرداد): «دسـت به اعلام جنگی زد که با تشـخص آن را تا پایان ادامه داد. (۱۷)» سیاسـت مصدق را آنچه به «سیاست واقعی(۱۸)» (یا واقع‌بینانه) معروف اسـت تشکیل نمی‌داد به نظر می‌آید از نظریه سیاسی ماکس وبر پیروی داشت که معتقد است: «تمام تجارب تاریخی این واقعیت را به اثبات می‌رساند که مرد نمی‌تواند «ممکن» را به دست آورد، مگر آنکه گاه و بیگاه به «غیرممکن» دست یافته باشد. » وبر، در زمان خود خطر اصلی را برای ملت از ناحیه قدرت فرمانروایی شخص امپراتور می‌دید که در عین حال فاقد مسوولیت سیاسی است. مصدق این اشکال را در شخص شاه می‌دید که با مداخله در مسایل داخلی و خارجی کشور، جلو پیشرفت ملت خود به سوی دموکراسی پارلمانی و رهایی از تسلط بیگانه را می‌گرفت.

هدف جنبش ملی

آرزوی بزرگ مصدق آن بود که «سیستمی مستقر کند که مانع از سرایت و توسعه فساد شود و از این طریق به حکومت اعتبار و وزن لازم را بدهد و این امر به نوبه خود به تابعیت فرد در کشور و مشارکت وی در سیاست، معنا و جوهر مفهوم واقعی ببخشد.» (۱۹) مصدق عقیده داشت بدون وقوع چنین تحولی، غوطه‌ور شدن ایران در دامان مشکلات داخلی و بهره‌برداری خارجی ادامه خواهد یافت.

> **آرزوی بزرگ مصدق آن بود که «سیستمی مستقر کند که مانع از سرایت و توسعه فساد شود و از این طریق به حکومت اعتبار و وزن لازم را بدهد و این امر به نوبه خود به تابعیت فرد در کشور و مشارکت وی در سیاست، معنا و جوهر مفهوم واقعی ببخشد.» (۱۹) مصدق عقیده داشت بدون وقوع چنین تحولی، غوطه‌ور شدن ایران در دامان مشکلات داخلی و بهره‌برداری خارجی ادامه خواهد یافت**

مصدق یک «معتقـد فداکار ارزش‌های روشـنفکرانه «واقعی» بود که امید داشـت در ایران سیسـتمی برقرار کنـد که در «مرکز ویژگی‌های قابل ارزش هر جامعه» قرار داشـته باشد، درست نظیر همان چیزی که ایالات متحده آمریکا و اروپای غربی مدعی دارا بودن آن هستند. از این رو به قول